

نیروهای جهانی بآن اندازه که انسان می‌پندارد مغرب نیست (۱) الوهیت در درون مانده‌است نه در قدرتهای خنثای جهانی ..... هوش و قوه مدر که (۲) از اتزوا و گوشه تنهایی خود که از نقاط دور دست مماس با اشیاء قرار گرفته بود محرك غیر متحرك و خیر مطلق تصور میشود. اکنون از مقام خود هبوط کرده محلی در امور جاریه و حرکات انسان برگزیده است (۳) ما باید نسبت به عالم ناسوت اعتماد داشته باشیم .»

دیووی را باید بدیده يك فیلسوف اثباتی (۴) نظیر باکون و هابس و اسپینوزا و جان استوارت میل نگریست که متافیزیک یا علم بماوراء الطبیعه را مردود دانسته آنرا انعکاس و تغییر شکل کلام و علم لاهوت (تئولوژی ۵) می‌شمارند. می‌گوید: «اشکال کار فلسفه همیشه این بود که مسائل آن با مسائل مذهبی آمیخته شده این خود موجب ابهام فلسفه گردیده است ..... هنگامی که من بنخواندن فلسفه افلاطون می‌پردازم می‌بینم فلسفه اصولاً بر پایه سیاست و بمقصد سیاسی آغاز مطلب کرده و مسائل آن ابتدا متوجه تشکیل يك نظام اجتماعی عادلانه بود ولی بزودی در عالم رؤیاهای جهان دیگر غرق شد و راه خود را گم کرد (۶) در فلسفه آلمانی علاقه بمسائل مذهبی سیر نمو فلسفی را ناقص کرد. در فلسفه انگلیسی علاقه اجتماعی بمسائل مافوق الطبیعه غلبه جست و مدت

(۱) کتاب « طبیعت و رفتار انسان » چاپ نیویورک ۱۹۲۲ صفحه ۷۴

(۲) Intelligence

(۳) کتاب تاثیر داروین در فلسفه « صفحه ۵۵

(۴) Positivist

(۵) Theology

(۶) کتاب مزبور صفحه ۲۱

دو قرن جنگ شدید بین مذهب معنوی (۱) که انعکاس استدلال مذهبی و اشرافیت ملوک الطوائفی و استبداد (۲) بود با مذهب حسیون (۳) یعنی انعکاس عقیده آزادیخواهی (لیبرال) دموکراسی مترقی ادامه یافت»

بعقیده دیوری « این جنگ هنوز خاتمه نیافته و لذا از این حیث ما هنوز از قرون وسطی خارج نشده ایم. دوره جدید تنها هنگامی آغاز خواهد شد که در کلیه رشته ها و مظاهر حیات ما نقطه نظر طبیعی (۴) مورد قبول واقع شود. معنی این مطلب آن نیست که روح را به ماده تنزل دهیم بلکه تنها مقصود این است که فکر و زندگی را از دریچه چشم عالم لادوت نظر نکنیم و از نظر زیست شناسی (۵) بدان نگریم و آنرا مانند یک عضو نظر کنیم که تأثیر محیط در آن هست و مورد فعل و انفعال واقع میشود هم خود عمل میکند و هم عکس العمل دارد، هم بقالب دیگر بیرون میاید و هم خود خالق قالب چیزهای دیگر میگردد..... ما نباید حالات آسماهی وجدان (۶) را مورد مطالعه قرار دهیم بلکه باید طرق پاسخ متقابل خود را نسبت بتأثیر محیط بشناسیم..... دماغ در درجه اول عضوی است برای انجام نوعی معین از رفتار و سلوک آدمی نه برای

---

	(۱) ایدالیسم
Aut <sup>h</sup> oritarian	(۲)
Sensationalism	(۳)
	(۴) ناتورالیسم
Biology	(۵)
Self - consciousness	(۶)

شناختن جهان (۱) . . . فکر آلتی است برای تجدید وفق دادن ما با موقعیت های جدید و مانند دست و پا خود بمنزله يك عضو است و خاصیت عضوی (۲) دارد . افکار و تصورات (۳) و سائلی هستند برای آزمایشها بمنظور همان وفق دادن ما با اوضاع ولی منظور از وفق دادن با محیط آن نیست که فکر صرف حالت انفعال داشته باشد . معنی موافق گشتن با محیط بشو کامل حکم مرك را دارد و نکته اساسی در کلیه پاسخهای ما بحوادث و عکس العمل های ما در برابر وقایع همانا میل ما است به کنترل محیط خود (۴) . مسئله مورد توجه فلسفه آن نیست که معلوم کند ما چگونه میتوانیم جهان خارجی را بشناسیم بلکه مسئله مهم فلسفه آن است که ما کشف کنیم و پیاموزیم که چگونه جهان خارجی خود را کنترل نموده آنرا از نو بسازیم و نیز بدانیم که هدف ما در این تجدید بنا چیست . فلسفه عبارت از تحلیل حس (۵) و تحلیل علم نیست ( زیرا تحلیل علم و حس عبارت است از روانشناسی) بلکه عبارت است از ترکیب علم با آرزو و وفق دادن این دو بایکدیگر .

دیووی گوید : « برای درك فكر ما باید آنرا در هر مورد و موقعیت مخصوص که ناشی از آن گردیده است بنگریم و آن موقعیت را مورد

---

(۱) کتاب « عقل خلاقه » Creative Intelligence چاپ نیویورک

۱۹۱۷ صفحه ۳۶

Organic (۲)

(۳) ایدهها

(۴) اقتباس از درسهای کلاسی دیووی در دانشگاه تحت عنوان « انیکس روانشناسی »

بتاریخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۴

sensation (۵)

مطالعه قرار دهیم . باید دانست که استدلال یا تعقل ابتدا در نتیجه مواجهه ما با مشکلات آغاز میگردد .

بعد فرضی میرسد که بالمال نتیجه استدلال میگردد و برای این نتیجه است که متوسل بمقدمات میشود بالاخره آن فرض را در معرض آزمایش مشاهده و امعان نظر یا تجربه قرار میدهد .... اولین صفت ممتازه فکر آن است که مواجهه با حقایق یعنی تحقیق و موشکافی ودقت عمیق و امعان نظر گردد و علم اسرار (۱) در اینجا راه ندارد.

دیووی در باب تأثیر عظیم محیط اجتماعی بشری در تشکل فکر و قضاوت ما و اهمیت آن شرحی مبسوط گفته که بحث در آن از حدود این مختصر خارج است و خواننده میتواند بکتاب دیووی مراجعه نماید .

### (ج) در علم و میاست

آنچه را که دیووی بعنوان بهترین و نیکوترین تمام چیزها ستوده و احترام میکند عبارت است از رشد و نمو و انرا ملاک نسبی اخلاق قرار میدهد (چون ملاک مطلق خیر در آئین دیووی وجود ندارد) و در این مورد چنین گوید: (۲)

«هدف غائی نفس کمال نیست بلکه هدف زندگی عبارت است از سیر دائمی و استمراری بطرف کمال و پختگی و تصفیه و تهذیب نفس آدمی. آدمی کسی است که صرف نظر از اینکه سابقاً چقدر خوب آدمی بوده اکنون شروع بانحطاط کند یعنی در طریق خیر و کمال رو بضعف

Mysticism

(۱)

(۲) «تجدید بنای فلسفه» صفحات ۱۷۶ و ۱۷۷

و تنزل نهد و آدم خوب کسی است که صرف نظر از اینکه اخلاقاً ارزشی نداشته بطرف بهبود و اصلاح نفس خویشتن در حرکت باشد. این طرز فکر سبب میشود که شخص در قضاوت نفس خویش سخت گیر و شدید باشد و در قضاوت دیگران ملایمت و انسانیت بکار برد، میگوید: «مقصود از خوب بودن انسان تنها آن نیست که آدمی مطیع و بی آزار باشد. نیکی و خوب بودن بدون لیاقت و قابلیت ناقص است و اگر ما ممتاز بهوش و عقل نباشیم کلیه تقوای جهان قادر به نجات ما نخواهند بود. جهل سعادت و برکت نیست بلکه عبارت است از نادانی و بیهوشی و غلامی. تنها عقل و هوش میتواند ما را در تعیین سرنوشت خودمان شریک سازد. آزادی اراده متضمن رد توالی اصل علت و معلول نیست بلکه موجب روشن کردن رفتار ما بوسیله علم است. بگفته پزشک یا مهندس تا آندرجه در افکار و اعمال خود آزاد است که میدانند چه میکنند و باچه مسائلی سر و کار دارد. شاید ما در توجه به نکته فوق بتوانیم کلید هر نوع آزادی را بیابیم. (۱) از هرچه گذشته ما باید به فکر اعتهاد داشته باشیم نه به غریزه و باید توجه داشته باشیم که چگونه غریزه قادر خواهد بود ما را با چنین محیط مصنوعی که صنعت در اطراف ما بوجود آورده و حالت

---

(۱) «طبیعت انسان و رفتار انسان» صفحه ۳۰۳ - عقیده عدد از سربین فلسفه بیان

فوق یکی از مهمترین تعریفات و توجهات راجع به آرای است مفهوم بیان فوق آن است که هر فرد در عمل به هر چه آزادی است که بجهت بقای خود در باب آن عمل نمی برد و باشد و عبارت دیگر آزادی تنها هنگامی مجاز است که مقرون

مصنوعیت آن روز افزون است و با این معما های عجیب حاصله از مسائلی که ما در دام آنها گرفتار آمده ایم وفق دهد ؟

« علوم طبیعی امروزه علوم روحی (۱) را خیلی عقب سر گذاشته. ما در مورد مکانیسم فیزیکی بقدر کفایت مهارت یافته ایم که انواع محصولات را بوجود آوریم ولی بعلم شرایطی که بوسیله آن بتوان فضائل و ارزشهای ممکنه را مبدل به ارزشهای واقعی در زندگی نمود هنوز بی برده ایم و بدین طریق هنوز در اختیار عادت یا تصادف و اتفاق ولذا در اختیار زور و نیرو قرار گرفته ایم ..... با ازدیاد عظیم کنترل ما نسبت بطبیعت و افزایش قابلیت ما برای استفاده از طبیعت در طریق فایده بشر واقناع انسان می بینیم که تحقق واقعی هدف ها و استفاده از ارزشها و عقاید بطریقی پیش میرود که قابل اطمینان نیست. گاهی چنان مینماید که ما در تضادی گرفتار آمده ایم و هر چه بر وسائل میفزاییم از فواید آن کمتر استفاده میکنیم. جای تعجب نیست که کارلایل (۲) یا روسکین (۳) کلیه تمدن صنعتی ما را تحریم میکنند و تولاستوی (۴) ما را بر جعت به بیابان و غارت رغیب مینماید. اما تنها راه درك موقعیت و ملاحظه

Psychical (۱)

Carlyle (۲)

John Ruskin (۳) (۱۸۱۹ - ۱۹۰۰) نویسنده انتقادی و سوسیولوژیست

انگلیسی.

Count Leo Nikolaevich Tolstoi (۴) نویسنده شهیر و فیلسوف

اجتماعی و اخلاقی روسیه نویسنده چندین اثر بزرگ از جمله «رستاخیز» و دیگر کتاب

«جنگ و صلح»

کل موقعیت آن است که همواره این نکته را بذهن بسپاریم که مسئله مهم عبارت است از نمو علم و مورد استعمال آن در زندگی «.....» (۱)

**دموکراسی :**

دیووی برخلاف غالب فلاسفه با وجود علم بنقایص و معایب دموکراسی آنرا پذیرفته و قبول دارد . میگوید :

« هدف نظم سیاسی آن است که فرد را کمک کند تا خود را کاملاً پرورش و نمو دهد و نیل بدین مقصود تنها در صورتی میسر است که هر یک از افراد در حدود ظرفیت و قابلیت خود بتواند در تعیین خط مشی و سر نوشت جماعت سهیم گردد . طبقات ثابت و پایدار مستلزم وجود انواع ثابت و پایدار است و هنگامیکه فرضیه تحول انواع بوجود آمد تنوع طبقات نیز بوجود آمد . (۲) اریستو کراسی و نیز حکومت شخص واحد پیش از دموکراسی کارگر و مؤثر اند اما برای جامعه خطرناک تر از دموکراسی هستند . »

**دولت :**

دیووی نسبت به دولت ابراز عدم اعتماد میکند و معتقد بیک نوع نظام مشترک و طرفدار مسلک کثرت است (۳) . مقصود وی از نظام مشترک وجود جامعه ایست که کارهای آن بعداً کثرت ممکنه از طرف مجامع و انجمن های داوطلبی انجام گردد و همه امور اجتماع بدست یک دولت واحد سپرده نشود .

بعقیده وی تعدد اراء و عقاید و کثرت شماره تشکیلات و احزاب و اتحادیه ها (۴) و سایر انجمن ها موجب آشتی و سازش بین تضاد فردیت (۵) با حکومت دسته جمعی و عمل دسته جمعی (۶) است و میتوان بدین -

(۱) روانشناسی و علوم اجتماعی در کتاب « تأثیر داروین در فلسفه » صفحه ۷۱

(۲) « تجدید بنای فلسفه » صفحه ۷۵ (۳) Pluralistic

(۴) Trade Unions , Corporations یا اتحادیه های بازرگانی و

کارگران .

(۵) Individualism (۶) Collectivism

وسیله حد وسطی بین این سرحد افراط و تفریط یافت و در این باره چنین مینویسد: (۱)

« چون این مؤسسات و تشکیلات مختلف از لحاظ اهمیت نمو کنند، دولت بتدریج ویش از پیش مبدل میشود بیک مؤسسه که وظیفه آن ایجاد ترتیب و انتظام و وفق دادن مؤسسات مزبور است بایکدیگر و نیز دولت حدود اعمال مؤسسات مزبور را تعریف نموده و از مشاجرات بین ایشان جلوگیری و اختلافاتشان را حل میکند..... بعلاوه انجمن های داوطلبی با مرزهای سیاسی منطبق هستند. میجامع علمی مانند ریاضی یا شیمی یا علم هیئت و همچنین شرکتهای بازرگانی و تشکیلات کارگری و کلیساها عموماً به ماوراء ملیت (ترانس ناسیونال ۲) تعلق دارند زیرا منافع را که معرف آن میباشد ب همه جهان وسیع تعلق دارد. بدین سبب است که مسلک انتر ناسیونالیسم (۳) را نباید تنها بیک الهام شمرد بلکه نص حقیقت است. انتر ناسیونالیسم یک ایدئال احساساتی نیست بلکه یک نیروی واقعی و صاحب وجود است. معیناً این منافع و علائق بین المللی را آمین عادت و سنت انحصاری حق حاکمیت (۴) ملی قطع کرده و دندانۀ چرخهای آنرا از جاهای شایسته خود خارج نموده و آلت معطله ساخته است و رواج همین آئین سنت یا مقررات کتابی (۵) است که قوی ترین سد را در

(۱) « تجدید بنای فلسفه » صفحات ۲۰۳ و ۲۰۵

(۲) Trans-national

(۳) یعنی زندگی کردن همه دنیا در تحت حکومت واحد - این اصطلاح در برابر ناسیونالیسم قرار گرفته که بمعنی وجود ملت ها و حکومتهای مستقل در امور خویش و واجد حق حاکمیت است.

(۴) Sovereignty

(۵) Doctrines دو کماها Dogmas



برابر تشکیل مؤثر يك دماغ و فكر بين المللی ایجاد نموده و این دماغ بین المللی است که بانبروهای محرکه امروز مانند کاروبازرگانی و علم و هنر و مذهب وفق میدهد.

### تجدید بنای سیاسی:

بعقیده دیووی تجدید بنای سیاسی در جهان تنها هنگامی میسر است که طرز فکر متکی به تجربه و روشهای تجربی را که در قسمت علوم طبیعی چنان نیک به حل آنها موفق شده اند در مورد مسائل اجتماعی نیز بکاربریم.

گوید: «ما هنوز در مرحله متافیزیکی فلسفه سیاسی قرار گرفته ایم. ما مجردات را مانند کلوخه هائی بسرو مغز یکدیگر پرتاب میکنیم و چون مبارزه پایان رسیده معلوم میشود که هیچ يك پیروزی و منفعتی حاصل نکرده ایم. ما نمیتوانیم بیماری های اجتماعی خود را با افکار و تصورات عمده فروشی و تعمیم های شفاف و درخشانده و کلیاتی مانند اصالت فرد (۱) یا نظم یاد موکراسی یا حکومت سلطنتی (۲) یا حکومت اشرافی (۳) و از این قبیل امته و ادویه دوا کنیم. ما باید هر مسئله جدا گانه را با فرضیه مخصوص بدان تحت نظر گیریم نه با فرضیه جهانی. فرضیه ها بمنزله شاخک های حساس یا موهای حساس میباشند و زندگی متمدنی باید متکی به آزمایش و اشتباه باشد.»

### دیووی مینویسد: (۴)

Individualism

(۱)

(۲) ماترشی

(۳) اریستوکراسی

(۴) مقاله مندرجه در مجله جمهوری نوین New Republic بقلم جان دیووی

بتاریخ ۳ فوریه ۱۹۱۷

« طرف فکر تجربی ..... تحلیل جزئیات را جانشین اظهارات کلی و دعاوی بر اساس عمده فروشی قرار میدهد و تحقیقات خاصه را بجای عقاید متکی به حالت مزاجی میگذارد و حقایق کوچک را جانشین افکاری مینماید که بزرگی آنها باندازه بزرگی ابهام آنهاست . قابل توجه آنکه مشاهده میکنیم که نکته مزبور در اخلاقیات و در سیاست و مسائل فرهنگی و آنچه که در درون حوزه علوم اجتماعی قرار دارد رعایت نشده و بهمین جهت است که می بینیم فکر در مسائل مزبور هنوز با ترکیب اضداد (۱) پیش میرود و همواره با تضاد های فلسفی همراه است مانند : نظم در برابر آزادی ، فردیت در مقابل سوسیالیسم ، فرهنگ و تربیت (کولتور) در برابر مفیدیت یا اصالت انتفاع (۲) سلب اختیار آنی در برابر انضباط ، واقعیت در مقابل سنت . در حوزه علوم طبیعی نیز زمانی نظریات کلی مشابه نظریاتی که اکنون در حوزه علوم اجتماعی حکم فرماست معمول بوده و میدانیم که با این روش همیشه یکی از دو طرف مدعی است که باید حاکم بر صحنه باشد و تنها یکی از دو حریف حق حاکمیت دارد . ولی بایشرفت روش تجربی این سبک از میان رفته و هر موضوع مهمی تنها و جزء بجزء تحت حمله تدقیق و تحلیل قرار میگیرد و بدین طریق نقاط تاریک مطلب روشن میشود . من در میان افکار دوره ماقبل تجربه هیچگاه موضوعی را ندیده ام که نتیجه غائی آنرا بتوان گفت متضمن پیروزی یک طرف یا مغلوبیت طرف دیگر است . کلیه آن افکار و عقاید بدین سبب که باموقعیت های مکشوفه غیر مربوط بوده از میان رفته اند و چون بایکدیگر

(۱) اتنی ترها

(۲)

نیز مربوط نبوده اند بتدریج بی معنی گشته و علاقه مردم نسبت بدانها سلب شده است .

### (د) فلسفه و وظیفه آن :

بعقیده جان دیووی « باید وظیفه فلسفه متوجه این منطقه گردد که علم انسان را در مورد تضادهای اجتماعی (۱) بموقع عمل گذارد . فلسفه امروز مانند دوشیزای جیون وی جرمت که در کنج خانه افتاده وی شوهر مانده است بمسائل و افکار عهد عتیق چسبیده و حل مستقیم مشکلات زمان معاصر به ادبیات و پلٹیک و اگذار گردیده (۲) . و یا فلسفه امروز پیشاپیش علوم به پرواز آمده و با آن هم آهنگی و همراهی نکرده و از آن جدا شده . لذا مسائل مهمه عالم بشری ناچار یکی از پی دیگری از فلسفه فراز کرده به جهان تولیدی پیوسته اند تا کار بیجایی رسیده که فلسفه مانند یک مادر متروک که مسائل حیاتی از منطقه وی رخت بر بسته و گنجینه های وی را خالی گذاشته باشد کاملاً مهجور و تنها افتاده و سرد و خاموش مانده است . فلسفه باحالت جبن خود را از آنچه که حقیقتاً بدان ارتباط دارد یعنی انسانیات و حیات آدمی در جهان کناره گرفته و در زاویه بی دوامی موسوم به بحث معرفت (۳) که در حال انهدام است گوشه گرفته و در هر لحظه در خطر آن است که در معرض تحریم قوانین واقع شود زیرا قوانین زمان مسلماً زندگی در زیر بناهای سست و ساختمانهای متزلزل را ممنوع میدارد .

Antagonisms

(۱)

(۲) کتاب « عقل خلافت » صفحه ۴

(۳) Epistemology یا فلسفه تحقیق انتقادی نسبت بعلم انسان که در فارسی آنرا

بحث معرفت توان خواند

اما این مسائل کهن معانی خود را در نظر ما از کف داده اند. بحال آنها نمی پردازیم و از آنها میگذریم (۱) این مسائل در حرارت اصطکاک اجتماعی و تحولات حیاتی تبخیر میشوند. فلسفه نیز باید مثل سایر مسائل خود را دنیوی و مناسب زمان نماید. باید در روی کره زمین توقف کند و در محل سکونت آدمیزاد سکنا گیرد و دوام سکونت و موقعیت خود را بوسیله اضافه حیات و روشن نمودن نقاط تاریک زندگی ما حفظ و تأمین نماید.

دیووی در کتاب «عقل خلاقه» مینویسد: (۲)

« آنچه را که اشخاص صاحب فکر جدی که پیشه و حرفه ایشان فلسفه نیست مایل اند بدانند بدانند این است که نهضت های جدید صنعتی و سیاسی و علمی طالب چه نوع اصلاحاتی در ارتقیریه های مامیباشند و چه چیزهایی را مایلند در این زمینه تحریم نموده و ممنوع سازند. . . . . وظیفه فلسفه آینده آن است که افکار مردم را نسبت بمشاجرات اخلاقی و اجتماعی زمان خودشان روشن سازد. هدف فلسفه باید آن باشد که تا آنجا که از لحاظ انسان دوستی میسر است خدمتگذاری شود برای قطع و فصل این مشاجرات. . . . . فلسفه عبارت است از یک فرضیه دورانیش که هدف آن تنظیم و ترتیب و وفق دادن عوامل متخاصم زندگی بشری بایکدیگر است. بدیهی است فلسفه ای که تعریف آن مطابق باتعریف فوق باشد و بطریق بالا درک و استنباط شود شاید بتواند بالاخره روزی همان فلاسفه ای را بوجود آورد که طبق عقیده افلاطون مستوجب سلطنت باشند. »

(۱) کتاب «تائیر داروین در فلسفه» صفحه ۹۱

(۲) «عقل خلاقه» صفحه ۵ «تجدید بنای فلسفه» صفحه ۲۶ - نفوذ داروین در

فلسفه « صفحه ۴۵

دیووی درباب ناسیو نالیسم و انتر ناسیو نالیسم و کشمکش طبقاتی  
و مسئله طغیان و شدت عمل و موضوع امنیت ملل و حقوق بین المللی و  
واقعه‌های نیز بحث هائی در رساله « اخلاق و حوادث » (۱) دارد که  
ذکر آن در اینجا موجب تطویل کلام میشود .

این سلسله مقالات ابتدا در مجلات مختلف بیچاپ رسیده و بعداً دو  
کتاب فلسفه جان دیووی جمع آوری و چاپ شده است (۲) برای  
کسب اطلاع بیشتر در باره عقاید سیاسی جان دیووی بکتاب مزبور  
مراجعه شود.

\*\*\*

---

(۱) Characters and Events صفحات ۷۹۸ تا ۸۱۴ و ۷۸۲-۷۸۹ و

۶۳۴ - ۶۴۱ و ۶۲۲ - ۶۲۶

(۲) رجوع شود به فلسفه جان دیووی گرد آورده Joseph Ratner صفحات ۴۳۵-

۶۰۴ و ۴۱۶ - ۴۳۳

## (چهارم) هارولد لاسول و عقاید سیاسی وی

(۱۹۰۲ . . . . .)

### شرح حال و آثار:

پروفسور هارولد لاسول (۱) استاد علوم سیاسی دانشگاه شیکاگو متولد ۱۹۰۲ در شهر دونلسون، ایلی نوا، امریکا (۲) و از طرفداران مکتب شیکاگو (۳)، تحقیقات خود را در فلسفه سیاسی بر اساس دو چیز بنا نهاده یکی شرح حال اشخاص (۴) و دیگری تبلیغات (۵) بدین معنی که از دو طریق مزبور وارد تحقیق در علوم سیاسی و فلسفه سیاسی گردید. اول از طریق تحقیق در شرح زندگانی اشخاصی که در امریکا مصدر کارهای مهم بوده و در ظاهر یا در معنی حکومت را در دست داشته اند.

دوم از طریق تحقیق در کیفیت تبلیغات و درک اینکه تبلیغ چه نقش مهمی را در تشکیل افکار و عقاید و روش حکومتها و اداره امور هر جامعه بازی میکند.

لاسول تحصیلات خود را در دانشگاه شیکاگو در سال ۱۹۲۲ پایان رسانیده و بدرجه دکتری نائل آمده در دانشگاههای لندن و ژنو و پاریس

---

(۱) Harold Dwight Lasswell

(۲) Donnellson, Illinois

(۳) فلسفه سیاسی منسوب به اساتید علوم سیاسی دانشگاه شیکاگو که در این مبحث

بدان اشاره خواهند شد و به مکتب شیکاگو معروف است

(۴) بیوگرافی

(۵) پروپاگاند



هارو ادلا سول





و برلن نیز در سالهای ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۵ بعنوان دانشجو بتکمیل تحصیلات و مطالعه اشتغال داشته چندی نیز در مدرسه پزشکی روانشناسی واشنگتن تدریس میکرد .

چندی رئیس اداره تحقیقات در روابط جنگی کتابخانه بزرگ کنگره در واشنگتن بود و از طرف چندین دانشگاه مختلف شهرهای امریکا نیز بنحو موقت برای تدریس دعوت گردید .

از سال ۱۹۴۶ تا کنون استاد حقوق و علوم سیاسی در دانشگاه ییل (۱) در نیویورک - در ایالت کانکتیکت امریکا است . مذهب وی پروتستان و تا کنون ازدواج نکرده است .

لاصول نویسنده چندین کتاب است بشرح زیر:

- « نظریات کارگران و مسائل مربوط بکارگر » (۲) نشریه

سال ۱۹۲۴

- « فن تبلیغات در جنگ جهانی » (۳) نشریه سال ۱۹۲۷

- « علم بیماریهای دماغی و سیاست » (۴) نشریه ۱۹۳۰

- « سیاست جهانی و فقدان امنیت شخصی » (۵) نشریه

سال ۱۹۳۵

- « تبلیغات و فعالیت های مترقی » (۶) نشریه سال ۱۹۳۵

---

(۱) Yale University , New Haven , Connecticut

(۲) Labor Attitudes and Problems این کتاب را با اتفاق

W . E . Atkins نگاشته

(۳) Propaganda Technique in the World War

(۴) Psychopathology and Politics

(۵) World Politics and Personal Insecurity

(۶) Propaganda and Promotional Activities

این کتاب را با اتفاق B . L . Smith , R . D . casey نگاشته

- « سیاست : که میبرد ؟ چه میبرد ؟ چه وقت میبرد ؟ و چگونه میبرد ؟ » (۱) نشریه سال ۱۹۳۶

- « کتابخانه های ملی و کمک بدانشجویان خارجی » (۲) نشریه سال ۱۹۳۶

- « تبلیغات انقلابی جهانی » (۳) نشریه سال ۱۹۳۹

- « دموکراسی از طریق آراء عامه » (۴) نشریه سال ۱۹۴۱

- « تبلیغات ، وسائل ارتباط و افکار عمومی » (۵) نشریه سال ۱۹۴۶

- « سیاست درمواجهه با اقتصاد » (۶) نشریه سال ۱۹۴۶

- « در تحلیل سلوک سیاسی » (۷) نشریه سال ۱۹۴۸

- « قدرت و شخصیت » (۸) نشریه سال ۱۹۴۸

- « زبان سیاست » (۹) نشریه سال ۱۹۴۹

---

Politics : Who gets What , When , How ? (۱)

National Libraries and Foreign Scholarship (۲) این کتاب

را بانفاق D . Waples نگاشته

World Revolutionary Propaganda (۳) این کتاب را بانفاق

D. Blumentock نگاشته

Democracy Through Public Opinion (۴)

Propaganda , Communication and Public

Opinion

این کتاب را بانفاق Casey و Smith نوشته

Politics Faces Economics (۶)

The Analysis of Political Behaviour (۷)

Power and Personality (۸)

Language of Politics این کتاب را بانفاق (۹)

N . Lietes نگاشته .

- « قدرت و اجتماع - بنیان تحقیق سیاسی » (۱) نشریه سال ۱۹۵۰

- « امنیت ملی و آزادی فردی » (۲) نشریه سال ۱۹۵۰

- « انقلاب جهانی در زمان ما » (۳) نشریه ۱۹۵۱

لاسول در تحریر مقالات چند مجله از جمله مجله « افکار عمومی » (۴) و مجله « روابط انسانی » (۵) و « سیاست جهان » (۶) نیز شرکت دارد.

در میان کتب لاسول از همه معروف تریکی کتاب « سیاست جهانی و فقدان امنیت شخصی » است و دیگر کتاب موسوم به « سیاست : - ۴۳ میبرد ؟ چه میبرد ؟ چه وقت میبرد و چگونه میبرد ؟ » که از سایر کتب وی مهم تر و شامل اصول عقاید سیاسی وی میباشد و چنانچه از نام کتاب پیداست در این کتاب میخواهد معلوم کند که در این مبارزه شدید زندگی بشری و در این دستگاه های عریض و طویل اجتماعی و مسئله دولت و ملت و روابط بین المللی و کلیه صحنه ها و منطقه های امور سیاسی بالآخره برنده کیست ؟ نفع با کدام شخص یا جمعیت است و کیفیت بر دبرنده چگونه و در چه زمان است و اختلاف بر سر چیست ؟

وی در دو کتاب مزبور روابط بین طبقات مردم و روابط بین مردم و

---

(۱) Power and Society این کتاب را با اتفاق A . Kaplan نوشته .

National Security and Individual Freedom (۲)

World Revolution of Our Time (۳)

Public Opinion Quarterly (۴)

Human Relations (۵)

World Politics (۶)

هیئت حاکمه و روابط بین المللی و بالاخره کلیه روابط سیاسی را بطریقی ساده و جالب توجه مورد بحث قرار داده و بیشتر در کلیات بحث میکند بدون آنکه چندان بجزئیات مرامها و عقاید مختلف پردازد .

خلاصه تحلیل وی آن است که در تحت هر نام و عنوان که بوده باشد اعم از عناوین مذهبی مانند کاتولیک یا پروتستان یا ارتودوکس یا عناوین مرامی و سیاسی مانند کمونیسم یا فاشیسم یا دموکراسی، یک عده معدود هوشمند و زیرک و طرار از افراد بشری همیشه بردوش اکثریت سوار بوده آنها برنده هستند . و متاعی را که میبرند عبارت است از احترام و شوکت و مال و جاه و جلال و نام و شهرت و آسایش و امنیت و سلامتی و بهداشت و هر چیز دیگر که انسان در زندگی خود طالب آن و یا محتاج بدان باشد از آن این طبقه زیرک است . بقیه مطالب اعم از شعار و پرچم و سرود و مرام و مسلک و تشکیلات و حزب و قانون و مقررات و مقدسات ملی و نژادی عموماً اسباب و ابزار پیشرفت و وسائل برای انجام همین مقصود میباشند که یکدسته زیرک و طرار بردوش اکثریت و توده ها سوار باشند و تمام سعادات و مسرات زندگی از آن ایشان باشد .

تحلیل لاسول از سیاست جالب توجه است . وی از طریقی دیگر غیر از طرق سایر فلاسفه و مفسرین فن سیاست و از راهی ساده و قابل فهم و نزدیک بعمل با توجه بواقعیات وارد تحلیل مسائل سیاسی و اجتماعی شده و در کتب خود اصطلاحاتی خاص وضع نموده و بکار میبرد که بطور خلاصه بعضی از این اصطلاحات وهم مختصری از عقاید سیاسی وی را در این مبحث ذکر خواهیم کرد .

## در اصول و مفاید سیاسی لاسول

### (الف) هرم اجتماع و سیاست

لاسول جامعه را به هرمی تشبیه میکند که طبقه حاکمه و ممتازه (الیت ۱) در رأس آن قرار گرفته و طبقات دیگر در طبقات زیرین هرم جای دارند و در زمان مفروض معدودی از افراد جامعه یعنی طبقه حاکمه از مزایا و نعمات موجوده برخوردارند تشبیه طبقات جامعه به یک هرم که تسلط و تفوق طبقات بالای هرم را بطبقات زیرین میرساند البته ابتکار لاسول نیست و غالب فلاسفه سیاسی غربی معاصر این اصطلاح را بکار برده و بعضی تصویری از آن نیز در کتاب خود ترسیم کرده اند

سیاست : لاسول در کتاب «بیماریهای دهانی و سیاست» سیاست را چنین تعریف میکند : (۲)

سیاست عبارت است از میدان مشاجره . . . . سیاست جریانی است که بوسیله آن پرده از مبانی خلاف منطق (۳) جامعه معلوم برداشته شده و حقایق را آشکار میسازد . . . . سیاست مرحله عبور و دوره انتقال از یک اجماع بلامعارض است بحالت دیگر . بامعارضه آغاز میشود و منتهی بظهور راه حلی میگردد . ولی این راه حل هیچگاه بهترین راه حل عقلانی (۴) نیست بلکه از لحاظ احساسات و هیجان احساسات (۵) رضایت بخش است .

(۱) طبقه حاکمه و ممتازه جامعه را در تمام کتب خود *élite* یا طبقه زبده میخواند .

(۲) کتاب سیاست صفحه ۳ فصل ۱

(۳) Irrational

(۴) Rational

(۵) Emotion

جنبه های عقلانی و منطقی (۱) سیاست فرع سیر و جریان اجتماع  
روی احساسات و عواطف است «

لاسول در کتاب سیاست مینویسد: « مسئله ای که اصولاً و در درجه  
اول مورد توجه هر مرد برا زنده باید باشد این است که معلوم کند  
در این میانه :

« ک میبرد ؟ - چه میبرد ؟ - چه زمان میبرد ؟ - و چگونه  
میبرد ؟ »

و این همان مطلب است که دیر کل کومسوهول (۲) در سال ۱۹۳۶  
بطریق زیر ادا کرده و گفت:

« ما جوانان اتحاد جماهیر شوروی بهدایت استالین بزرگ پیمودن  
راهی فوق العاده دشوار و انجام مهم ترین وظیفه تاریخی را در پیش داریم  
و آن این است که معلوم و اعلام کنیم که در این جهان که باید که را از  
میان بردارد »

لاسول گوید « در این مسئله شعارها و رمزها (۳) در درجه اول  
اهمیت قرار دارند . این شعارها يك دستگاہ سیاسی را ایجاد میکنند و  
علت وجود پیدا کردن آن سیاست همانا امنیت چند نفر است که در فن  
تبلیغات مهارت دارند و امنیت و امتیاز و تفوق میطلبند . البته محیط و توارث  
هم در حصول آن مؤثر است . »

---

(۱) دیالکتیکی

(۲) Comsomol یا Komsomol نام تشکلات جوانان کمونیست اتحاد

جماهیر شوروی از سن شانزده به بالا که پیشوایان حزبی آینده در میان ایشان پرورش  
می یابند .

(۳) Symbols سمبل ها

(ب) در بیان فن طبقه حاکمه (۱)

لحن بیانات لاسول آمیخته به نوعی روح مزاح طعن آمیز است .  
 لاسول چهار سؤالی را که نام و عنوان کتاب خود گذاشته بطریق ذیل  
 تشریح میکند :

وی ابتدا مردم را بدو طبقه متمایز تقسیم نموده طبقه اول را  
 طبقه زبده و ممتاز ( ایت ) و طبقه دوم را طبقه توده ( ۲ ) مینامد .  
 در فصول اول و دوم کتاب به بحث در طبقه زبده و طبقه توده پرداخته و توضیح  
 میدهد که چگونه و با چه وسائل و تدابیری طبقه زبده بقدرت میرسد و  
 بعد به پاسخ چهار پرسش عنوان کتاب پرداخته هر یک را بشرح زیر  
 جواب میدهد :

(۱) در پاسخ اینکه برد با کیست ؟

لاسول میگوید : « برد با طبقه زبده است » و طبقه زبده را عبارت  
 میداند از همان افراد معدود و هوشیار و زیرک و متنفذ جامعه که ولو آنکه  
 در لباس توده و جزء توده هم باشند و مصدر کار دولتی هم نباشند باز جزء  
 طبقه حاکمه اند و از کسانی هستند که در پشت پرده ، هیئت حاکمه را اداره  
 میکنند و یا آنکه با ایشان شریک اند .

در تعریف متنفذین گوید : « متنفذین آنها هستند که از آنچه که  
 در این سفره گشاده نعمت موجود است بیشتر برده و تصاحب میکنند »

لاسول طبقه زبده را بدو دسته یاد و طبقه تقسیم میکند :

(اول) ناظمین مردم که بعقیده وی متخصصین در شعارها (۳)

(۱) آنرا تکنیک Technique طبقه حاکمه اصطلاح میکند

(۲) Mass

(۳) symbols

هستند ( یعنی در بکار بردن علام و رمزها و شعارها و مبالغه آمیز جلوه دادن آنها و در تحریک احساسات مردم بوسیلهٔ علام تخصص دارند ) و این دسته باتوده سروکار دارند. اینها صاحبان هوش و فراست در طغیان و شدت عمل (۱) و تشکیلات (۲) و چانه زدن (۳) و طرز عمل باشعارها هستند. (دوم) ناظمین و سائل که با اشیاء و مادیات سروکار دارند مانند مهندسین و شیمیستها و گوید « با آنکه نقش این دسته هم در امر حکومت خالی از اهمیت نیست معیناً احترام این دسته بقدر احترام دسته اول نیست و معمولاً بدرجات عالیه و مقامات بلند حکومتی ارتقائی یابند (۴) ( مگر آنکه بلباس دسته اول در آیند ) -

لا سول دلیل آنرا ذکر نمی کند که چرا این دسته نسبت بدسته اول عقب مانده و از حیث شأن اجتماعی بمقام ایشان نرسیده اند ولی با کمی تفکر میتوانیم بسبب آن پی بریم و ظاهراً سبب این عقب افتادگی چهار مطلب است :

(اول) آنکه دسته اول چون بمردم نزدیک تر اند و مدام با ایشان تماس دارند و چون دانشمندان و علمای تماس نزدیک و مستمر با مردم ندارند بحکم « الاقرب یمنع الابد » افراد دسته اول همیشه در جلو چشم مردم بوده و بنا بقاعده روانشناسی بیشتر در مردم نفوذ می یابند .

(دوم) آنکه نظر با احتیاجی که مردم نسبت بمأمورین دوات و افراد دسته اول دارند لزوماً بدیشان احترام میکنند.

(سوم) آنکه در وجود دانشمندان يك نوع غرور بداشتن دانش و

---

Violence (۱)

Organization (۲)

Bargain (۳)

(۴) کتاب « سیاست » صفحه ۹ فصل اول صفحه ۱۳۰ فصل ۶



علم و يك نوع مناعت طاع موجود است كه مانع نزديك شدن آنها ب مردم  
ميباشد در حاليكه افراد دسته زبده با كمال زير كی مردم را بازي داده و  
باقیافه های مصنوعی (۱) با ایشان بطریق مجامله و فریب رفتار میکنند.

(چهارم) و مهم تر از همه آنكه دسته اول با كمال مهارت و زير كی  
افراد طبقه دوم را در تحت اختیار و اراده خود در آورده و اراده و عام  
ایشانرا در خدمت خود قرار داده ، دانشمندان را محتاج به خویش نموده و  
آنها را با زنجیر احتیاج بسته ، بازاء آن معیشت مختصر یا حد وسطی را  
برای ایشان تأمین نموده و در حقیقت دانشمندان را جیره خوار خود قرار  
داده اند. و شاید بهمین واسطه و از این نقطه نظر نتوان با لاسول موافقت کرد  
و علماء را جزء طبقه زبده ( طبقه حاکمه ) جامعه شمرد بلکه باید آنها را  
خدمتگذار طبقه حاکمه دانست . همانطور كه توده نیز در خدمت طبقه  
زبده قرار دارد ، دانشمندان نیز از خادمین ایشان هستند .

بدیهی است كه ماشین جنگی طبقه زبده آلمان هیتلری را دانشمندان  
آلمانی بكار میانداختند و عملی ساختن استفاده از انرژی اتم و ساختن بمب  
اتمی در امریکا نیز بدست دانشمندانی مانند پروفیسور اینشتین و سایر رفقا و  
همكاران وی انجام گرفت . پروفیسور مزبور وعده از علمای دیگر امریکا  
طی چند اعلامیه كه در سالهای بعد از جنگ ( ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۰ ) درجراشد  
امریكا انتشار دادند صریحاً اعتراف و اظهار تأسف نمودند كه محصول  
فكر ورنج و زحمت ایشان در دست دولتها و طبقات حاکمه كشورها افتاده  
و برخلاف نیت اصلی ایشان كه میل داشته اند از آن ترقیات و كشفيات  
علمی بنفع صلح و بمنظور رفاه و آسایش جامعه بشری استفاده شود در